

سیاست های ایلپاتی پهلوی اول برابر گلباغی ها

مهنسور نهمه‌دی

گروه تاریخ، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

ahmadi.mansur01@gmail.com

پوخته:

پاش کوده‌تاکه‌ی رهاشا له سالی (1299 هه‌تاوی) و دامه‌زراندنی پاشایه‌تی په‌له‌وی رهاشا به ئاراسته‌ی چربوونه‌وی دهسه‌لات له سهرتاسه‌ری و لاتدا دهستی به رووبه‌روبوونه‌وی هوز و خێله‌کان کرد. به‌گشتی، به‌مه‌به‌ستی چاره‌سه‌ری کێشه‌ی هوزمه‌کان دوو سیاسه‌تی گرت به‌ر: دهسته‌مۆکردنی هه‌نگاو به‌هه‌نگاو هوز و خێله‌کان و توانده‌وی سیستی بژیوی هوزایه‌تی له‌ چوارچه‌یه‌ی په‌یوهندیه‌یه‌کانی به‌ر هه‌مه‌یه‌نانی نوێ یان له‌ناوهردنیان و توانده‌وی دیاره‌ی کۆچه‌ری و شیوازی ژبانی خێله‌کی. سیاسه‌ته‌ خێله‌کییه‌کانی رهاشا له‌سه‌ر سه‌ بنهما راوه‌ستابوو که بریتی بوون له‌مانه‌:

1. قه‌لاچۆکردن و لێسه‌ندنه‌وی دهسه‌لاتی خێله‌کان، 2. نیشه‌هه‌ڵکردن، 3. له‌چه‌کدامالێنیان. چیه‌تی سه‌ربازی و سینه‌ترالیزه‌ی حکومه‌ت و تێگه‌یه‌شتنی نادره‌ست له‌ بونیادی کۆمه‌لایه‌تی خێله‌کی و په‌یوسته‌ی کۆچه‌ری، بوونه‌ هۆی گرتنه‌به‌ری ئه‌م سیاسه‌تانه‌ی که ئاماژه‌یه‌ن پیکرا. یه‌که‌ له‌ گه‌رنه‌گه‌رن هوزمه‌کانی کوردستان له‌م سه‌رده‌مه‌دا هوزی گولباغی بوو که له‌ باکوری شاری سنه و ناوچه‌یه‌کانی له‌بار بو ئاژمه‌لاری سارال ژبانیان به‌سه‌ر ده‌برد و له‌ ده‌وره‌به‌ری قه‌سه‌ری شیرین و شاره‌زور گه‌رمیان و کۆیستانیان ده‌کرد. ئه‌م توێژینه‌ویه‌ به‌ دوا‌ی وه‌لامی ئه‌م په‌رساوه‌دا ده‌گه‌یه‌ت که حکومه‌تی رهاشا چ سیاسه‌تیکی له‌ هه‌مه‌به‌ر گولباغیه‌یه‌کان گرت به‌ر. ئه‌م توێژینه‌ویه‌ به‌ به‌کاره‌یه‌نانی مێتۆدی توێژینه‌وی و هه‌سفی - شیکردنه‌وه‌ گه‌یه‌شت به‌م ئه‌نجامه‌ی که رهاشا دهستی دایه‌ سیاسه‌تی سه‌رکوت و کۆچی زۆره‌ملنیه‌یه‌ن به‌رمو ناوچه‌یه‌کانی هه‌مه‌دان، ئه‌سه‌فه‌هان، یه‌زد و کاشان. به‌مه‌پێیه‌، به‌دوره‌که‌وتنه‌وی گولباغیه‌یه‌کان له‌ بونیادی دهسه‌لاتی خۆیان و په‌رته‌وازبوونیان، حکومه‌ت له‌ هه‌ر شه‌ه‌کانیشیان ره‌زگاری بوو.

کلیله‌ و شه‌ه‌کان: رهاشا، سیاسه‌ته‌ هوزیه‌یه‌کان، کوردستان، هوزی گولباغی.

چکیده

پس از کودتای رضاخان در سال 1299ش و تأسیس سلطنت پهلوی، رضاشاه جهت تمرکز قدرت در سراسر کشور به رویارویی با ایلات و عشایر پرداخت. به‌طور کلی، به‌منظور حل مسئله ایلات دو سیاست را در پیش گرفت: انقیاد مرحله به مرحله و تدریجی عشایر و ادغام نظام معیشتی ایلی در چهارچوب روابط تولیدی جدید و یا از میان برداشتن آنها و محو پدیده کوچ‌نشینی و شیوه زیست عشیره‌ای. سیاست‌های عشایری رضاشاه بر پایه سه اصل استوار بود که عبارت بودند از: 1. قلع و قمع و سلب قدرت عشایر، 2. تخته‌قاچاق کردن و 3. خلع سلاح آنها. ماهیت نظامی و تمرکزگرایانه حکومت و فقدان فهم صحیح از ساختار اجتماعی ایلی و ضرورت کوچ‌نشینی، او را به اتخاذ سیاست‌های مذکور سوق داد. یکی از مهم‌ترین ایلات کردستان در این دوره ایل گلباغی بود که در شمال شهر سنج و نواحی مستعد دامداری سارال به سر می‌بردند و در حدود قصر شیرین و شهرزور بیلاق و قشلاق می‌کردند. پژوهش حاضر به دنبال یافتن پاسخ به این مسئله است که حکومت رضاشاه چه سیاستی را برابر گلباغی‌ها در پیش گرفت. این تحقیق با به‌کارگیری روش تحقیق توصیفی- تحلیلی به این نتیجه دست یافت که رضاشاه به سیاست سرکوب و کوچاندن اجباری آنها به نواحی همدان، اصفهان، یزد و کاشان دست زد. بدین ترتیب، با دور شدن گلباغی‌ها از خاستگاه قدرت خود و پراکنده شدن آنها، حکومت از تهدیدهای ناشی از آنها رهایی پیدا کرد.

واژگان کلیدی: رضاشاه، سیاست‌های عشایری، کردستان، ایل گلباغی.

Abstract:

After Reza Khan's coup in 1299 and the establishment of the Pahlavi dynasty, Reza Shah confronted tribes and clans to concentrate power throughout the country. He generally pursued two policies to solve the Tribe problem: The gradual and gradual subjugation of the nomads and the integration of the tribal livelihood system in the framework of new productive relations or their elimination and the disappearance of the phenomenon of nomadism and tribal way of life. Reza Shah's nomadic policies were based on three principles, which were:

1. Torture and deprivation of nomadic power
2. Settlement of tribes and 3. Disarm them. The military and centralist nature of the government and the lack of proper understanding of the tribal social structure and the necessity of nomadism led her to adopt these policies. One of the most important tribes of Kurdistan in this period was the Golbaghis tribe, who lived in the north of Sanandaj and Saral livestock areas, and spent the summer and winter around Qasr Shirin and Shahrzour. The present study seeks to find an answer to the question of what policy the first Pahlavi government pursued against the Golbaghis.

Using a descriptive-analytical research method, this study concluded that Reza Shah pursued a policy of repression and forced relocation to Hamedan, Isfahan, Yazd and Kashan. Thus, as the Golbaghis moved away from their power and dispersed, the government got rid of the threats posed by them.

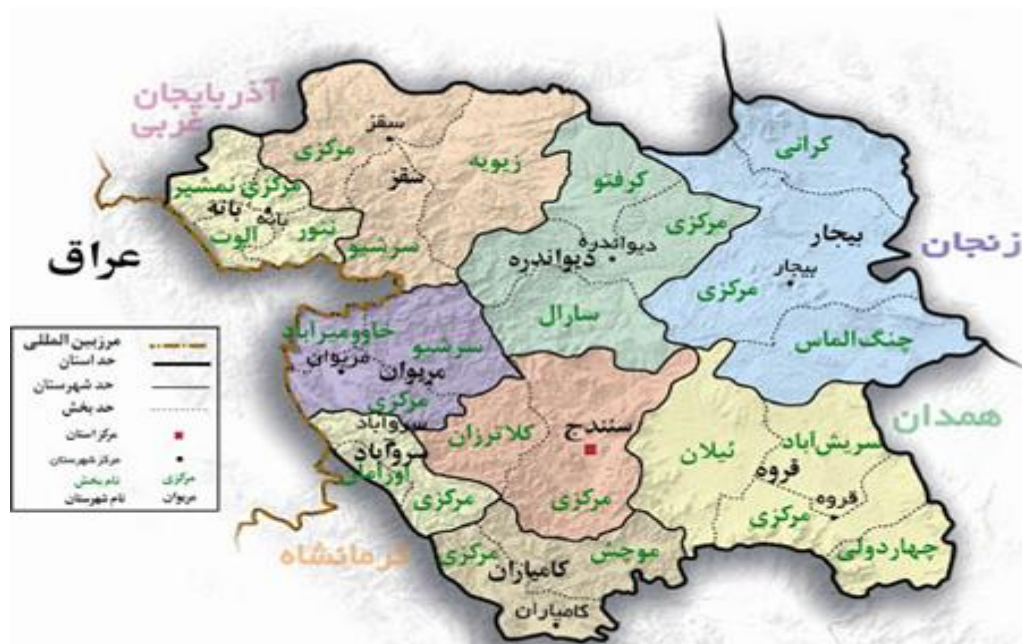
Keywords: Reza Shah, Nomadic policies, Kurdistan, Golbaghi tribe.

مقدمه

گلباغی‌ها از طوایف کُرد بودند که در هوباتو (همه‌وتوو) و سارال^۱ و قرمتوره سکونت بودند. براساس گزارش بوره‌مکی، طایفه گلباغی در زمان شاه طهماسب اول صفوی از قلعه چوآلان سلیمانیه به کردستان ایران آمده‌اند. (صفی‌زاده، ۱۳۷۹، ص. ۸۷۳) آیت‌الله مردوخ درباره مناطق سه‌گانه محل سکونت گلباغی‌ها؛ یعنی سارال، هوباتو و قراتوره، می‌نویسد:

« این سه محل را یک بلوک قرار داده‌اند که در شمال شهر سنندج واقع است. به فاصله ده فرسنگ الی ۱۲ فرسنگ دارای ۸۲ دهکده است. هوباتو که یکی از محال‌ثلاثة است، سردسیر و غالباً از کثرت برف و سرما چهار ماه راه آنجا مسدود می‌شود. سرزمین آنها در بهار و تابستان دارای انواع گلها و ریاحین عطری و صباغی است و از بهترین نقاط کردستان محسوب می‌شود. درجه ارتفاع آن بلند و زمین آن هموار و مسطح است. چشمه آب‌های گوارا در این سرزمین بسیار فراوان است. اهالی تیلکو به جهت قرب جوار همیشه در این محال نیلاق‌میشی می‌کنند. حدود ۱۲ هزار نفر جمعیت دارد. طوایف مندمی و گلباغی در این محال‌ثلاثة سکونت دارند. » (مردوخ کردستانی، بی‌جا: بی‌تا: ص. ۸۵)

در دوره ناصری، این محال دارای هشتاد و دو دهکده بود. (سنندجی، ۱۳۶۶، ص. ۳۲ و ۷۰) در اینجا، به منظور تبیین هرچه بهتر محل سکونت گلباغی‌ها و تعیین حدود جغرافیایی آن، نقشه جغرافیایی استان کردستان و موقعیت سارال ارائه می‌شود.



منبع= <http://roostanet.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=2308>

این مناطق سردسیر محسوب شده و به‌ویژه در گذشته بر اثر کثرت بارش برف چندین ماه از سال راهش مسدود می‌شد. اما در فصل بهار و تابستان از سرسبزترین مناطق کردستان بود. (وقایع‌نگار کردستانی، 1381، ص. 55) این منطقه عاری از جنگل، اما دارای چشمه‌ها و آب‌های سطحی زیادی بود، که وجود روستای هزارگانیانⁱⁱ در منطقه سارال مؤید این مطلب است. رودخانه بزرگ و معروف قزل‌اوزن هم از کوهستان‌های سارال سرچشمه می‌گیرد. (سنندجی، همان، ص. 32) در گذشته هم بخشی از راه ارتباطی سنندج به‌طرف شمال و به سمت مناطق مکریان از سارال می‌گذشت. (پرگاری و تفسیری، 1393، ص. 39-54) این ایل بر مذهب شافعی هستند و از طریق زراعت گندم، توتون و گلهداری امرار معاش می‌کردند. (افشار سیستانی، 1366، ص. 248)

شمار نفوس گلباغی‌ها در زمان مظفرالدین‌شاه در حدود 5000 نفر و مالیات دیوانی آن‌ها 1145 تومان بود اما در این منطقه، با وجود حاصلخیز بودن، مالکین و رعایا چندان در زراعت مهارت نداشتند و در این زمینه متحمل زحمت نمی‌شدند. (سنندجی، 1366، ص. 32 و 70) در نهایت لازم به ذکر است که، با توجه به عدم مهارت گلباغی‌ها در زراعت و شهرت گوشت و مواد لبنی آن‌ها، می‌توان گفت که شغل اصلی آن‌ها دامداری بوده است.

در مورد وجه تسمیه ایل گلباغی گفته شده که عباس‌آقا نامی از بزرگان ایل استاجلوی آذربایجان پس از ترك سرزمین اجدادی خود به ایالت کردستان آمد. در این زمان بیگ‌بیک اردلان حاکم کردستان بود. عباس‌آقا ضمن بیان سرگذشت خود به حاکم اردلان، در بین مردم آن سامان ادامه زندگی داده و با دختر یکی از بزرگان ایل عقد ازدواج بست. همچنین در آنجا مبادرت به آبادی زمین و ایجاد باغ نمود و چون مردمی را که از حوالی زمین و باغ تردد می‌کردند به زبان ترکی «گل‌باغه: بفرما تو باغ» تعارف می‌کرد بدین جهت در بین کردان به عباس‌آغا گلباغی ملقب گردید. (فراهانی و بهبودی، 1388، ص. 150) بعداً این عنوان به اتحادیه‌ای تعمیم داده شد که توسط عباس‌آغا و با حمایت بیگ‌بیک اردلان از تیره‌ها و طوایف مختلف تشکیل گردید. این پژوهش در نظر دارد که سیاست‌های رضاشاه را برابر ایل گلباغی و چرایی اتخاذ این رویکرد و نحوه اجرای آن‌ها را مورد بررسی قرار دهد.

مهمترین مسئله این پژوهش، سیاست‌ها و چگونگی اعمال آن‌ها توسط حکومت رضاشاه و هدف از انجام این پژوهش توصیف و تحلیل رویکرد حکومت رضاشاه در قبال ایل گلباغی است. محدوده زمانی این پژوهش دوره سلطنت رضاشاه یعنی سال‌های

1304ش تا 1320ش و محدوده مکانی آن شامل محدوده سکونت ایل گلباغی یعنی منطقه سارال و نواحی اطراف آن است. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و جمع‌آوری داده‌ها از طریق منابع کتابخانه‌ای صورت پذیرفته است.

پیشینه پژوهش

یکی از مهمترین پژوهش‌های که در این زمینه به قلم نفیسه واعظ انجام شده است، کتاب «سیاست عشایری دولت پهلوی اول» در سال 1388 است. نویسنده این کتاب، علاوه بر پژوهش فوق، تعدادی مقاله با محوریت سیاست‌های عشایری دوره پهلوی اول انجام داده است. در این کتاب و مقالات، مولف جهت‌گیری عملی دولت پهلوی اول مقابل جامعه عشایری ایران به استناد اسناد آرشیویی، مطبوعات و منابع دست اول داخلی و خارجی را بررسی کرده است. نگارنده روش سیاست‌گذاری و بازخوردهای این حرکت را بر جامعه ایلی و عشیره‌ای و چرایی مبارزه آنان با رضاشاه را تحلیل کرده است. در این کتاب علی‌رغم اینکه موضوع محوری آن سیاست‌های عشایری است، ولی آن چنان باید و شاید به موضوع گلباغی‌ها نپرداخته است. مقاله‌ی دیگری که می‌توان آن را تا حدودی مرتبط با این پژوهش دانست مقاله‌ای است با عنوان «ایل گلباغی؛ سکونتگاه، تاریخ و کوچ اجباری» که توسط سیدبرهان تفسیری و منصور احمدی در سال 1397 در مجله تاریخ‌های محلی پیام نور انجام شده است. پژوهشگران در این مقاله به صورت کلی سه موضوع (سکونتگاه، تاریخ و کوچ اجباری گلباغی‌ها) را مورد تأکید قرار داده‌اند. از آنجا که هر یک از موضوعات فوق را می‌توان در یک پژوهش جداگانه مورد بررسی قرار داد، این پژوهش، با تأکید بر سیاست‌های عشایری دولت در قبال ایل گلباغی در پی تکمیل تحقیقات و پژوهش‌های انجام یافته است.

1- سنخ‌شناسی سیاست‌های عشایری دولت رضاشاه

پس از کودتای 1299ش/1921م و استقرار دولت پهلوی در 1304ش/1925م، رویارویی عشایر و ایلات و نظام نوین به آخرین مرحله خود رسید. برای حل مسئله ایلات دو شیوه برخورد امکان‌پذیر بود: یا تلاشی وسیع و تدریجی برای انقیاد مرحله‌به‌مرحله آن‌ها و ادغام نظام معیشتی ایلی در چهارچوب روابط تولیدی جدید و یا منهدم کردن تام و تمام عشایر و محو کل پدیده کوچ‌نشینی از صفحه روزگار. (بیات، 1359، ص. 8) سیاست عشایری رضاشاه بر پایه سه اصل استوار بود، که عبارت‌اند از: 1- قلع و قمع و سلب قدرت سران عشایر 2- تخته قاپو کردن 3- خلع سلاح عشایر و ایلات. (کیاوند، 1368، ص. 114) دولت پهلوی، بنا به دلایلی و از جمله بنا به خصلت نظامی و ماهیت غیر مردمی و تمرکزگرایانه خود، و تا اندازه‌ای هم به علت، فقدان برداشتی صحیح از ضرورت کوچ‌نشینی و علل ریشه‌ای آن در مسیر دوم گام نهاد. درگیری‌های قشون تازه تأسیس پهلوی با عشایر در بسیاری از نقاط کشور به صورت نسبتاً مستمر ادامه داشت. ولی روی هم رفته این سیاست در عمل چندان موفقیت‌آمیز نبود. نظام ایلی خود را مقاوم‌تر از آن نشان داد که انتظار می‌رفت. نه از میان بردن توان رزمی و رهبری سازمانی ایل با توسل به جنگ و کشتارهای طولانی کارساز شد و نه سیاست اسکان ایلات با یکجانشین کردن اجباری عشایر با موفقیت همراه بود. (بیات، همان، 9)

دولت پهلوی اول برای تحقق امنیت و نظارت بر ایلات و عشایر در مناطق مختلف کشور، در صدد اسکان آنان برآمد. این سیاست به‌ویژه در نیمه دوم حکومت رضاشاه و تصویب نظامنامه اسکان ایلات و عشایر در سال 1313ش، نمود بیشتری پیدا کرد. این نظامنامه در اساس برای حل مسئله ایلات و عشایر در فارس، به عنوان بزرگترین کانون مشکلات عشایری دولت پهلوی، در سیزده ماده تصویب اما به اساسنامه‌ای کلی برای تمامی ایلات و عشایر تبدیل شد. براساس مفاد سیزده‌گانه اسکان، ایالت فارس می‌بایست نسبت به اسکان ایلات و طوایفشان به مدت دو سال و طبق مقررات این نظامنامه اقدام می‌نمود. (ساکما، 350/7044، ص. 1) همچنین بر اساس ماده دوم، والیان و حکام می‌بایست تا آخر خرداد 1313ش فهرست کاملی از ایلات و طوایف حوزه مأموریت خود تهیه و کمیسیونی مرکب از رئیس قشون، رئیس مالیه و رئیس امنیه و نماینده اداره کل فلاحات تشکیل داده و نسبت به مکان‌هایی که هر طایفه باید در آنجا اسکان داده می‌شدند، و اقداماتی که برای تسریع امور لازم می‌دانستند، تبادل نظر می‌نمودند. بر اساس ماده 6 نظامنامه، مأمورین اسکان، باید مزایای اسکان از قبیل معافیت مالیات اغنام و احشام و معافیت از پرداخت مالیات مزروعی در مدت پنج سال را به عمل می‌آوردند. همچنین تسهیلاتی برای تکثیر اغنام و احشام آن‌ها از طرف مأمورین دولت انجام می‌گرفت و سرانجام تعلیم اصول فلاحات به آن‌ها خاطر نشان و آن‌ها را به زراعت و فلاحات ترغیب و تشویق می‌نمود. (ساکما، 350/7044، ص. 2-8)

به طور کلی تحولات مربوط به عشایر در دوره رضاشاه را می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد: مرحله نخست، که در دهه 1300 به اجرا درآمد، بیشتر ماهیت نظامی و سیاسی داشت؛ حال آنکه مرحله دوم یعنی دهه 1310 کمابیش دارای ماهیت اجتماعی و

اقتصادی بود. به نظر می‌رسد که شدت عمل حکومت پهلوی اول و فرماندهان نظامی در این دوره ناشی از تجربه سیاسی و نظامی این دسته از فرماندهان و شخص رضاشاه در سرکوب ایلات در سال‌های 1300ش تا 1310ش است. شورش‌های پی‌درپی سمو این نگرش را در فرماندهان نظامی ایجاد کرده بود که در سرکوب عشایر و ایلات گرد، و به‌ویژه گلباغی‌ها، از خشونت و سیاست سرکوب شدید استفاده کنند. هدف اصلی نظام جدید در این دوره برقراری اقتدار حاکمیت مرکزی در مناطق گوناگون کشور بود و این هدف در بعضی موارد با یک‌رشته عملیات نظامی و در مواردی دیگر با خشونت کمتری تحقق یافت. (کرونین، 1383، ص. 318)

2- روش‌های تقابل حکومت مرکزی ایران با ایل گلباغی

محل سکونت گلباغی‌ها از موقعیتی استراتژیک برخوردار بوده و منطقه‌ای کوهستانی و خشن است. به همین دلیل معمولاً برای دولت‌های ایرانی (دولت قاجار، مشروطه و دولت رضاشاه) جای نگرانی بود. از نیمه دوم سده نوزدهم دولت قاجار درصدد برآمد تا با اسکان طوایف گلباغی، شیخ‌اسماعیلی، مندمی و بخشی از طایفه جاف سروسامانی به این منطقه داده و برای خود اعتباری کسب کند و بدین ترتیب، از طریق میرنشن‌ها بتواند این طوایف را مدیریت کند. در ادامه همین سیاست، در آغاز سده بیستم و در زمان نخست‌وزیری وثوق‌الدوله توجهی ویژه به مسأله گلباغی‌ها شد و تلاش گردید تا مناسبات میان دولت و گلباغی‌ها تقویت شود و در واقع بخشی از گلباغی‌ها (به عنوان نیروهای نظامی در سرکوب شورش‌ها و سرکوب دیگر ایلات) به نیروهای دولتی برای کنترل منطقه تبدیل شوند. دولت با اعمال این سیاست در پی آن بود تا گلباغی‌ها را در سیستم اداری دولتی هضم کرده و از یکپارچگی آن‌ها علیه دولت جلوگیری کند. (شریف، 2016: 62)

حکومت مرکزی در زمان‌های مختلف برای آرام کردن گلباغی‌ها و برقراری امنیت در منطقه، از سیاست‌های مختلفی استفاده می‌کرد. ازجمله این روش‌ها می‌توان به کوچاندن مقطعی شماری از آن‌ها به مناطق اطراف تا حدود همدان، اعدام برخی از عناصر آن‌ها در دوره میرزا علی‌محمد شریف‌الدوله (حاکم کردستان در دوره ریاست‌وزاری وثوق‌الدوله) و مهار آن‌ها به‌وسیله صاحبان قدرت محلی اشاره کرد. برای نمونه، در آخر شعبان سال 1337ق، به مناسبت به تخت نشستن احمدشاه قاجار، در سنج «دکان و بازار و سرای حکومت و نظمی و عدلیه چراغان» شد. در این روز طیاره‌ای به سنج آمد و در صحرای نودی در شمال شرقی سنج به زمین نشست و مردم به تماشای آن رفتند. البته این طیاره در واقع برای سرکوب گلباغی‌ها آمده بود و توانست آن‌ها را فراری دهد. (ابن صوفی سلیم، 1392، ص. 103) حاکم کردستان در این دوره (شریف‌الدوله) در سال 1338ق شماری از رؤسای گلباغی، مندمی و شیخ‌اسماعیلی را تیرباران و جسد آن‌ها را در جلو دروازه حکومتی دفن کرد و سنگ حجاری هم بر روی آن‌ها نصب شد. (مردوخ، همان، ص. 370) احتمالاً حکومت با این کار در نظر داشت تا با ایجاد رعب و وحشت در میان طوایف مزبور و سران، آن‌ها را از ارتکاب به چپاول و ایجاد ناامنی در منطقه بازدارد. در اول زمستان 1320ش ایل گلباغی را به پنج فرسخی همدان (احتمالاً قصبه بهار) کوچاندند و آن‌ها را در روستاهای مختلف تقسیم‌کردند. آن دسته از گلباغی‌ها که اسب، اسلحه، قوه و قدرت داشتند با رشوه دادن توانستند به خاک عراق بگریزند. در همدان با ایل گلباغی به خشونت رفتار می‌شد. آن‌وقت از دهات همدان به اجبار خانوارهایی را به مناطق گلباغی‌نشین بردند. بعد از یک سال تعدادی از این کارگزاران دولتی، گلباغی‌ها را دهات همدان به سمت کاشان، یزد و کرمان روانه کردند، که بسیاری از آن‌ها در راه تلف شدند. آن‌ها هم که رفته بودند، هرچه داشتند نظامی‌ها از آن‌ها گرفته، یکی یکی مراجعت کردند. «...بدون خانه، باغ و اثاثیه به گدائی افتادند. نه گلباغی ماند اینجا نه همدانی آنجا». (سالور، 1374، ص. 7880 و 7093)

در مرحله دوم از سیاست‌های عشایری رضاشاه، دولت جدید شروع به اقداماتی برای ریشه‌کن کردن شیوه زندگی ایلای نمود. در این زمینه، می‌توان به مالیات‌گیری مستقیم، قانون نظام‌وظیفه اجباری، قانون لباس متحدالشکل، اسکان (تخته قاپو کردن) اجباری برخی عشایر کوچ رو، جابجایی برخی عشایر و نظیر آن اشاره کرد. در همین راستا، در سال 1311ه.ش اداره جدیدی در وزارت کشور تأسیس شد تا به تهیه یک برنامه جامع برای تخته‌قاپو کردن عشایر پرداخته و بر اجرای آن نظارت کند. بنابراین، مسئله عشایر و برخورد با آن اساساً به غیرنظامیان واگذار شد. در برنامه جدیدی که به این منظور تهیه گردید، ابتدا محل اسکان عشایر مشخص می‌شد، یک کارمند دولتی برای نظارت بر کار آن‌ها گماشته، آمار دقیقی از میزان و گله‌ها و دام‌های آن‌ها به دست داده و به غیر از دام‌ها و چوپان‌ها بقیه افراد می‌بایست یکجانشین شوند. (کرونین، همان، ص. 322).

مهم‌ترین ایلات کردستان که بیشتر آن‌ها در دوره رضاشاه، اسکان یافتند، عبارت بودند از: کوماسی، کلاترزان (کلاترزان) که بیشتر آن‌ها در سنج و مرپوان زندگی می‌کردند و همچنین ایل گلباغی که در شمال شهر سنج و در نواحی مستعد دامداری سارال به سر می‌برد و در حدود قصر شیرین و شهرزور قشلاق و بیلاق می‌کردند (واعظ، 1388، ص. 158) از میان سیاست‌های

ایلیاتی رضاشاه، گلباغی‌ها از سیاست سرکوب و کوچاندن متأثر شده و از کردستان به همدان، اصفهان و یزد کوچانده شدند (ساکما، ش293/698) و طی این نقل و انتقال‌ها چندان بر آن‌ها سخت گرفته شد که به تپه‌ها و بلندی‌ها پناه برده و چندین ماه همچون یاغیان جنگیدند. (امان‌الهی بهاروند، 1390، ص. 328)

3- دولت پهلوی و گلباغی‌ها در عمل

دولت‌های قبل از رضاشاه، معمولاً با جابجایی جغرافیایی کردها (اجبار آن‌ها به اسکان در زمین‌هایی به دور از زمین‌های اجدادی خود)، گاهی اوقات با برخوردهای غیردوستانه (ایجاد مناطق نظامی)، یا تبعید سران ایلات (محروم کردن آن‌ها از محیط ایلی خود و بدین طریق تضعیف موقعیت سیاسی آن‌ها) به مسئله کردها واکنش نشان می‌دادند. تفاوت رضاشاه در این بود که، در حالی که شیوه‌های دولت‌های قبلی را به کار می‌برد، بیشتر تمرکز خود را بر سیاست اسکان عشایر در سرزمین اجدادی و مجبور کردن آن‌ها به تغییر نحوه زندگی خود (برای همیشه) گذاشته بود. حکومت مصمم بود که راه حلی همیشگی برای مسئله‌ای که پیوسته مشکل‌ساز بود، پیدا کند. بدون شک سیاست اسکان عشایر رضاشاه از نفوذ و قدرت سران ایلات کاست، اما او هم مانند دیگر دولت‌های پیش از خود، در ریشه کنی قبایل و قبیله‌گرایی ناتوان ماند. لمبتون در بررسی‌های خود به سیاست‌هایی از قبیل ممنوعیت مهاجرت و اسکان اجباری عشایر به عنوان تلاش‌های حکومت برای از بین بردن سازمان ایلات در ایران اشاره می‌کند که کردستان را هم شامل می‌شد. (لمبتون، 1339: ص285)

ارتش جدید اقتدار حکومت پهلوی را در مناطق ایلیاتی تثبیت کرد، بسیاری از شورش‌های ایلیاتی در سراسر کشور سرکوب شدند. در 1300 ش/ 1922م شورش سمکو در آذربایجان غربی و شورش‌های شاهسون‌ها در آذربایجان شرقی و قبایل کهگیلویه در فارس توسط ارتش جدید رضاخان سرکوب شدند. در سال‌های 1923م تا 1925م رضاخان به پیروزی‌های بیشتری دست یافت. شورش کردهای سنجابی در کرمانشاه، بلوچ‌ها در جنوب شرقی کشور، لر‌ها در جنوب غربی، ترکمن‌ها در مازندران، کردها در شمال خراسان و شیخ خزعل در محمره در خوزستان به شدت سرکوب شدند. رضا شاه به دنبال پیروزی‌های نظامی بر تمامی قبایل، سیاست ایلیاتی خود را به شیوه‌ای به کار گرفت که ضامن پایان یافتن ناآرامی‌های ایلیاتی در سراسر کشور باشد. سیاستی که در تمامی مناطق ایلیاتی دنبال شد (که کردستان را هم شامل می‌شد) چنین بود: مصادره زمین‌های ایلیاتی، زندان و تبعید سران ایل، اسکان اجباری ایل در مناطقی غیر از قلمرو سنتی آن، بستن مرزها (محاصره) و جلوگیری از کوچ گله‌های قبیله در سراسر یک منطقه خاص. (لمبتون، همان، ص. 285)

نخستین برخورد نظامی گلباغی‌ها و نیروهای دولتی در دوره پهلوی در بهار 1315ش و در روستای گیزمل و هزارکانیان و به فرماندهی سرلشکر میمنندی اتفاق افتاد. این درگیری با شکست نیروهای دولتی به پایان رسید. پس از این شکست میرزا محمد امین رسولی به عنوان نماینده گلباغی‌ها به مذاکره با نیروهای دولتی به نمایندگی سرهنگ زرهپوش پرداخت. مذاکرات آن‌ها در این مرحله نتایجی بدین قرار در پی داشت:

- 1- هر کدام از سران طوایف منطقه سالانه 4 تا 5 سرباز در اختیار دولت محلی قرار دهند و از پناه دادن به سربازان فراری دیگر مناطق خودداری کنند.
- 2- به حکومت مالیات منظم بپردازند.
- 3- پاسگاه‌های دولتی در منطقه برقرار شود و سران طوایف و رؤسای پاسگاه‌های دولتی به‌طور مشترک اداره امور منطقه را به‌عهده داشته باشند.
- 4- همچنین گلباغی‌ها متعهد شدند که به نیروهای دولتی در سرکوب یاغیان و مخالفان دولت کمک کنند. (احمدی، همان، 125)

بعد از برپایی یک پاسگاه دولتی در روستای «گه‌مون تو»، سران عشایر مراد گورانی، چوخ‌ره‌شی و گاملی با افراد مسلح خود به کوه‌های اطراف کوس عنبر یا «کوسومەر» پناهنده شدند. هنگامیکه که سرهنگ زرهپوش برای جلب اعتماد گلباغی‌ها، به همراه میرزا محمدامین رسولی، به میان گلباغی‌ها در روستای آقبلاق «یا آلمولاخ» آمده بود، سیدعطاء در ارتفاعات اطراف روستا بود و به میرزا محمدامین پیام داد که حاضر است تا به نیروهای دولتی حمله کند. اما میرزا محمدامین مانع از این کار شد و یادآور گردید که با این کار «تمامی زن و فرزند و اموالمان» در خطر حمله و نابودی از سوی نیروهای دولتی قرار می‌گیرد. بدین ترتیب، سران گلباغی هم کوه‌ها را ترک کرده و به میان خانواده خود بازگشتند. گلباغی‌ها پس از این توافق به زندگی عادی خود دادند و برای نمونه با آرامش خاطر به زراعت و دامداری مشغول شدند. اما این پایان کار نبود. در تابستان همین سال (1315ش) دولت مرکزی با سیدعطاء درگیر شد و حمله‌ای وسیع را علیه او ترتیب داد. گلباغی‌ها هم در این حمله، طبق توافق

صورت گرفته، با نیروهای دولتی همراه بودند. سید عطاء و افراد او توانستند از این حمله جان سالم به در برده و به عراق بگریزند. اما در زمستان همین سال، حکومت مرکزی با نیروهای ارتش، ژاندارمری، و نیروهای گُرد مریوانی و اورامی و سارالی از چهار طرف گلباغی‌ها را مورد حمله قرار داد. گفته می‌شود که این حمله احتمالاً به خاطر کمک گلباغی‌ها به سید عطا و فراری دادن افراد او در نبرد «شاجو» بوده است. (احمدی، همان، 127)

جریانی که در سرکوبی گلباغی‌ها به کمک نیروهای دولتی آمد، داستان کدورت میان سیدموسی از سادات «هانه‌گلان» و گلباغی‌ها بود. گلباغی‌ها چندی قبل بر سر سید موسی ریخته و اموال او را تاراج کرده بودند. در بهار سال 1315 ش نیروهای دولتی از چهار جبهه گلباغی‌ها را مورد حمله قرار دادند.

1- جبهه اول شامل سه دسته بودند: سروان الهامی و سید موسی حسینی هانه‌گلانⁱⁱⁱ؛ احمد خان حاجی شیخ علی اورامان؛ و محمد رضابگ با تفنگداران مریوان. شمار افراد این سه دسته بیش از 300 نفر بود. آن‌ها از سمت شرق سارال و از روستاهای جانوره و گوریچه به سمت روستاهای آقلاق و کوسه عنبر حرکت کردند.

2- جبهه دوم به فرماندهی سرگرد هیبت از دیواندره به روستاهای گیزمل علیا و سفلی، یعنی محل سکونت محمد علی خان مرادی و حاجی مجید خان چوخره‌شی، هجوم آوردند.

3- جبهه سوم به فرماندهی سروان اشرفی با نیرویی 100 نفره به روستاهای «دوزه‌غره» و «دهرمویان» یورش برد.

4- جبهه چهارم به فرماندهی نابیب تقی خان پروانه و سروان ناظمی با نیروهای 300 نفره ژاندارمری و ارتش از دیواندره به روستاهای «کمس نمان» ابراهیم آباد و کلکان اوباتو یورش برد. (احمدی، همان، ص. 123)

در بهار 1316 ش دولت بیانییه‌ای مبنی بر بخشودگی سواره‌های گلباغی در صورت تسلیم خود به نیروهای دولتی صادر کرد. دولت برای جلب اعتماد گلباغی‌ها، روستای باینچوب و برخی مکان‌های دیگر را به عنوان محل تحویل زن و فرزندان گلباغی‌های فراری به آن‌ها اعلام کرده بود. اما در همین حال، به فرمان حکومت زن و فرزندان گلباغی‌هایی که اسیر شده و در مساجد سنج سکنی یافته بودند، به سمت همدان فرستاده شدند. (احمدی، همان، ص 149) به دنبال صدور این بیانییه، سواران گلباغی که به سلیمان بگ جاف (سلمیان خان رخزادی) پناهنده شده بودند، به سارال بازگشتند. در این بین فردی به نام حاجی بابیه شیخ زنبیل^{iv} میانجی برقراری صلح میان حکومت و سواره‌های گلباغی شد. این وضعیت تا تابستان همین سال ادامه داشت. در این بین هنوز بسیاری از زنان و کودکان آن‌ها از مناطق اطراف سنج و بیجار بازنگشته بودند که نیروهای دولتی مجدداً به منطقه سارال حمله کردند. در این حمله شماری از سواره‌های گلباغی اسیر و تعدادی از آن‌ها هم دوباره به عراق گریختند. این بار دولت تصمیم به تبعید گلباغی‌ها گرفت و آن‌ها را به مناطق مرکزی ایران از قبیل اصفهان، یزد، کاشان، همدان و حتی شیراز کوچانید. 18 نفر از سران آن‌ها اسیر و به زندان تهران منتقل شدند. از این 18 نفر تنها 9 نفر برگشتند و بقیه را اعدام کردند. امین خان کاکسومنی در سال 1320 در کرمانشاه اعدام شد. لازم به ذکر است که تبعید گلباغی‌ها، اگرچه در یک بازه زمانی محدود و مشخص انجام شد، اما در دسته‌ها و گروه‌های مختلفی صورت گرفت و از همان مبدأ آن‌ها را دسته‌بندی کرده و روانه مقصد می‌کردند. نامه وزارت کشور به استانداری استان نهم (استان خراسان) در سال 1318 به درستی گویای این مسأله است. (ساکما، 293/1766 شماره 25) حاج توفیق رسولی در خاطرات خود از اردوگاه همدان می‌گوید: زمانی که در همدان در تبعید بودیم، دچار یک بیماری شدید. عامل این بیماری هم حشره‌ای به نام «گمئه گمئه» بود. در اثر شیوع این بیماری 15 نفر از گلباغی‌ها در این اردوگاه جان باختند. این حشره هرکسی را نیش می‌زد، حدود 15 روز بعد بر اثر استفراغ خونی می‌مرد. بعداً این افراد هم به اصفهان کوچانده شدند. بسیاری از گلباغی‌ها در مسیر تبعید و در جاهای مختلف به دلیل شرایط سخت و کمبود امکانات بهداشتی و غذایی جان خود را از دست دادند. (احمدی، همان، ص 150) روند کوچ گلباغی‌ها در کل بسیار رقت بار بوده و گفته می‌شود که حتی زنانی هم روی برف زایمان کرده‌اند. (احمدی، همان، ص 153)

4- گلباغی‌ها در تبعید

همانطور که قبلاً گفته شد، در دوره رضاشاه و در سال‌های 1316 ش و 1317 ش بسیاری از گلباغی‌ها به مناطق مرکزی ایران از قبیل اصفهان، یزد، کاشان، همدان و حتی شیراز کوچانده شدند. بدین ترتیب، برای مدتی امنیت نسبی در منطقه برقرار گشت. اما گلباغی‌های تبعید شده به مناطق مرکزی ایران در منازل جدید با مشکلات زیادی مواجه شدند. لازم به ذکر است که همه گلباغی‌ها تبعید نشدند، بلکه شماری از آن‌ها همچنان در مناطق مسکونی خود باقی ماندند، تعدادی به عراق گریختند، شماری از سران آن‌ها هم کشته و یا زندانی شدند. بنابراین، گلباغی‌هایی که تبعید شده بودند، به عبارتی رهبران خود را از دست داده

بودند و این مسأله هم بر شدت مشکلات آن‌ها در زمان تبعید می‌افزود. در این مبحث سرنوشت گلباغی در دوران تبعید بررسی خواهد شد.

4-1- کاشان

بر اساس اسناد موجود، ابتدا قرار بود که هرکجا که گلباغی‌ها تبعید می‌شوند، هزینه آن‌ها برعهده مالکان و کشاورزان (رعایای) آن منطقه باشد. نامه وزارت کشور به ستاد ارتش در آذر ماه 1318 ش ابعاد مالی و معیشتی گلباغی‌های کاشان را به درستی تشریح کرده است. در این نامه آمده است:

وزارت کشور برای جیره آن‌ها هیچگونه وسیله و اعتباری ندارد. کوچ آن‌ها هم به نقاطی آباد است و به قدر کافی رعیت دارد. مخصوصاً در مناطقی که املاک خرده‌مالک است و خرده‌مالک کار رعیت را انجام می‌دهد. البته متضمن اشکالاتی است و در باب وضعیت آن‌ها مکرر از ناحیه مأمورین وزارت کشور گزارش‌هایی رسیده است که اشکالات کار را توضیح داده است. جز اینکه اسکان شده‌گان به تدریج معتاد به سکونت و کار شوند، راهی به‌نظر نمی‌رسد. ایجاد هر طریقه دیگری منوط به سازمان خاص و اعتبار آن است که فعلاً فراهم نیست. (ساکما: 293/1766 سند شماره 53)

همانطور که از متن این نامه برمی‌آید، وزارت کشور از همان آغاز از پرداخت هرگونه وجهی برای امرار معاش گلباغی‌ها خودداری کرده و پرداخت هزینه‌ها را به عهده مالکان و رعایای منطقه گذاشته است. اما مشخص است از آغاز ارزیابی درستی از این مسأله به عمل نیامده است که آیا مناطقی که پذیرای گلباغی‌ها هستند، این قابلیت را دارند که هزینه آن‌ها را برای مدت زمانی طولانی و یا حتی چند سال بپردازند. این گزارش گویای این مشکل است، که خیلی زود و پس از گذشت یک سال و شاید کمتر خود را نشان داد. حدود هشتصد نفر از گلباغی‌ها به کاشان^۷ کوچانده یا تبعید شدند، که به نظر می‌رسد مهم‌ترین مقصد برای تبعید گلباغی‌ها بوده است. اما مناطقی که به عنوان مقصد گلباغی‌ها در کاشان انتخاب شده بودند، در واقع مناطق خرده‌مالکی بودند. در چنین مناطقی خود مالکان معمولاً بر روی زمین‌ها کار می‌کنند و به دلیل در اختیار داشتن میزان کمی از زمین، فضا برای خدمت کارگر مزدی و غیره چندان مناسب نیست. اما برای اینکه رعایای کاشان از زیر بار پرداخت این هزینه‌ها شانه خالی نکنند، مسئولیت گردآوری این هزینه‌ها برعهده فرماندار کاشان گذاشته شده بود که با ابزارهایی همچون بخشداران و کدخدایان و امنیه این اموال را از رعایا بگیرد. از آنجا که بیشتر رعایا از پرداخت این هزینه‌ها خودداری می‌کردند، خود کدخدایان به خاطر مسئولیتی که در مقابل فرماندار داشتند، هرکدام مبلغی به گلباغی‌ها می‌دادند که «همه روزه از فرماندار مطالبه نمایند». (ساکما: 293/1766، سند شماره 86).

به همین دلیل پس از گذشت یک سال مالکان کاشان از پرداخت هزینه گلباغی‌ها سرباز زدند و گلباغی‌ها تحت نظارت مقاماتی به نام «سرپرست نظامی گلباغی‌ها» قرار گرفتند. بدین ترتیب، مسئولیت آن‌ها از دوش مالکان برداشته و بر عهده این مقامات جدید گذاشته شد. این افراد معمولاً از افراد لشکری بودند. گلباغی‌ها قرار بود که با پرداختن به کشاورزی امور روزمره خود را بگذرانند و امرار معاش کنند. اما در بدو ورود آن‌ها به کاشان، فرمانی خطاب به مالکان و کشاورزان کاشان صادر شد تا با گلباغی‌ها همراهی کرده و مبلغی را به عنوان پیش‌پرداخت به آن‌ها بپردازند تا پس از گذشت یک سال از دسترنج خود مسترد کنند. بدین ترتیب، مالکان کاشان تمامی هزینه‌های آن‌ها را در سال اول متقبل شدند. اما، همانطور که در مبحث جغرافیای تاریخی سارال و خاستگاه گلباغی‌ها گفته شد، شغل اصلی گلباغی‌ها دامداری بود و بویژه گلباغی‌های تبعیدی چندان با کشاورزی میانه‌ای نداشتند. به همین دلیل پرداختن به کار کشاورزی در کاشان چندان باب میل آن‌ها نبود و «به عنوان اینکه کشاورزی با بیل برای ما مقدور نیست، از اشتغال به کار و حتی عملگی خودداری نمودند». مالکین کاشان از این مسأله به تنگ آمده و صدای اعتراض آن‌ها بلند شد. بنابراین، مقرر شد که دیگر هزینه آن‌ها به مالکان تحمیل نشود و خود آن‌ها با کار کردن زندگی خود را اداره کنند. دولت جیره‌ای به آن‌ها نمی‌پرداخت، اما همچنان بر پرداخت هزینه گلباغی‌ها توسط مالکان اصرار داشت و به فرمانداری کاشان تأکید کرد که در اجرای این امر نظارت کامل داشته باشد. (ساکما، 293/1766 سند شماره 108) دولت برای اجرای دستورهای داده شده، افسرانی را با عنوان «سرپرست نظامی گلباغی‌های کاشان» معین کرده بود. بدین ترتیب، گلباغی‌ها در بدو ورود به کاشان از حمایت مالی رعایا و مالکان کاشان برخوردار بوده و از لحاظ مالی مشکل چندان نداشتند. اما پس از گذشت یک سال و پس از سر باز زدن مالکان و رعایا از تقبل هزینه‌های گلباغی‌ها، آن‌ها به مشکلی اساسی برخوردند و در گذران زندگی روزمره خود درماندند؛ زیرا گلباغی‌ها اجازه ورود به شهر کاشان را نداشتند و در دهات کاشان آن‌ها را سکنی داده بودند. این دهات هم بیشتر در دست خرده‌مالک بود و این مسأله بر مشکلات گلباغی‌ها می‌افزود. در جاهایی که در دست خرده‌مالک بود، خود مالکان

معمولا بر روی زمین‌ها کار می‌کردند و به سختی می‌توانستند افرادی غیره را به آن‌ها تحمیل کنند. نامه فرمانداری کاشان به وزارت کشور در دی ماه 1318ش به درستی بیانگر مشکلات گلباغی‌ها و حال و روز آن‌ها در کاشان است:

اینجانب تا به حال نتوانسته‌ام بفهمم معنی سرپرست نظامی گلباغی‌های کاشان چیست و آن‌ها چه وظیفه‌ای دارند. یک سال است یک نفر افسر از اصفهان به این عنوان آمده و اخیرا هم یک افسر از لشکر دو آمده است و تمام مسئولیت را از اینجانب می‌خواهند. اعانه 800 نفر را اظهار می‌دارند، اینجانب تأمین نمایم. روزی چهل پنجاه نفر زن و بچه مزاحم بنده هستند و نان می‌خواهند و چون گرسنه هستند از هتاک و توهین مضایقه ندارند. تا موقعی که مقرر بود رعایای کاشان به آن‌ها کمک نمایند، اگر چه رعیت ناراضی و شاکی بودند، ولی گلباغی در شهر نبود. اینک همه روزه در دهات به طرف شهر آمده و مزاحم هستند. به خدا قسم مستأصل شده‌ام چه کسی باید مراقب آن‌ها بوده که فرار نمایند و در دهات دستبرد و دزدی نکنند. اگر چند نفر مرد فعله‌گی و تکدی کنند، بقیه که اغلب بدون شوهر و بدون پدر هستند، چه باید نمایند. امر و مقرر شود سرپرست تکلیف آن‌ها را معین فرماید و بعدها مزاحم اینجانب نباشند؛ زیرا برای جلوگیری از هو و جنجال آن‌ها به امنیه می‌نوسیم که نگذارند آن‌ها به شهر بیایند. لکن این عمل جلو گرسنگی آن‌ها را نمی‌گیرد. در دهات هم چون همه خرده مالک است، مالک عمده ندارند که در هریک از دهات چند نفر را به یک مالک عمده بسپارم. مستدعی است با هر جا که باید مذاکره شود اقدام فرموده حدود مسئولیت و تکلیف قطعی این جانب را در این باب به عمل آورید. (ساکما: 293/1766، سند شماره 21)

سرپرست نظامی گلباغی‌های کاشان سعی داشت تا گلباغی‌ها را در دو یا چند نقطه مشخص و محدود نگهدارد تا بتواند آن‌ها را کنترل کند. اما به دلیل مشکلات مالی موجود در محافظت از گلباغی‌ها و تأمین هزینه زندگی آن‌ها در عمل نتوانست به توفیقی دست پیدا کند؛ زیرا «بعدها که قدغن شد که اهالی کمکی به گلباغی ننماید وضع اغلب آن‌ها رقت‌آور (شده) و معلوم نیست در این فصل زمستان چطور زندگانی آن‌ها تأمین خواهد شد». وی در ادامه از وزارت کشور درخواست کرد که «چون ستاد ارتش تأمین زندگی گلباغی‌ها را به عهده وزارت کشور محول داشته و اغلب آن‌ها بچه‌های کوچک و زن بی‌شوهر هستند، باید برای معاش آن‌ها عاجلاً فکری شود که باعث فرار و بدبختی و گرسنگی آن‌ها نشود». (همان سند، شماره 86) بر اساس اظهارات فرماندار کاشان، تا زمانی که پرداخت هزینه گلباغی‌ها بر عهده رعایای کاشان بود، حتی یک نفر از آن‌ها هم از محل اسکان شده خارج نشدند. ولی از موقعی که مسئولیت و سرپرستی گلباغی‌ها به یک افسر (سرپرست نظامی گلباغی‌ها) سپرده شد و اختیارات از دست فرماندار خارج گردید، گلباغی‌ها به دو دلیل به این طرف و آن طرف می‌رفتند و در واقع از لاک خود خارج شدند: یکی اینکه چون در محل سکونت وسایل تأمین معاش آن‌ها وجود نداشت، برای به‌دست آوردن معاش به دیگر مناطق کاشان سرک می‌کشیدند. دیگر اینکه گلباغی‌ها در محل زندگی اولیه خود در اطراف سنندج (منظور سارال و مناطق گلباغی‌نشین کردستان است) هر کدام مقداری اثاثیه و خانه و حشم داشتند، که با تبعید آن‌ها املاکشان بدون سرپرست و بلا صاحب مانده بود. از این‌رو:

اگر دارایی آن‌ها در محل تقویم و به آن‌ها داده شود، می‌توانستند سرمایه داشته و امرار معاش نمایند. با اینکه مراقبت و نگهداری و مسئولیت آن‌ها به عهده سرپرست نظامی است، معهذا همه روزه سی چهل نفری در فرمانداری جمع شده، مطالبه معاش می‌نمایند. اینجانب هم از طرفی آن‌ها را به طرف سرپرست نظامی راهنمایی و از طرفی به امنیه می‌نویسم به دهات اسکان شده عودت دهد، که از تجمع آن‌ها در شهر جلوگیری شود. اغلب هم در شهر اینجانب را تهدید مطالبه نان می‌نمایند. از طرفی ستاد ارتش هم به سرپرستی گلباغی‌ها دستور داده تأمین معاش و نگهداری گلباغی‌ها بر عهده وزارت کشور است. در این صورت نمی‌دانم سرپرست آن‌ها چه وظیفه‌ای دارد. فقط در این مدت یا توسط فرماندار یا مستقیماً به کدخدایان دستور داده شد نباید فرار نمایند... (همان پرونده، سند شماره 46)

4-2- سبزووار و خراسان

در اجرای طرح تبعید گلباغی‌ها به مناطق مرکزی ایران، یکی از مقاصد آن‌ها سبزووار و نیشابور از محال خراسان و جزو استان نهم (استان خراسان) بود. حضور گلباغی‌ها در این مناطق هم مشکلات خاص خود را هم برای گلباغی‌ها و هم برای مردم منطقه در پی داشت. گزارش هنگ امنیه خراسان از گلباغی‌های تبعیدی به این مناطق به بررسی زوایای مختلف حضور گلباغی‌ها و مشکلات ناشی از حضور آن‌ها پرداخته است. اول از همه این افراد شغل خاصی نداشتند و به‌ویژه در اوایل از تأمین هزینه معیشت خود عاجز بودند. بنابراین، بار هزینه زندگی آن‌ها بر دوش رعایای محلی و کدخدایان بود. بر اساس این گزارش، مالکان

منطقه در این زمان درگیر انجام اصلاحات شهری بودند و نمی‌توانستند به گلباغی‌ها کمکی بکنند. رعایا و کدخداها هم به زحمت از عهده تأمین زندگی خود برمی‌آمدند. در ضمن روستاهای محل تبعید گلباغی‌ها هم در مناطقی نسبتاً دوردست بود و دسترسی نیروهای امنیه به آن‌ها چندان آسان نبود. در چنین شرایطی، در صورت فرار گلباغی‌ها، مسئولیت آن به گردن کدخدا می‌افتاد. بنابراین، در این روستاها کسی حاضر به پذیرش مقام کدخدایی نبود؛ زیرا از یک طرف باید متحمل هزینه گلباغی‌ها (چند نفر بیکاره) می‌گردید و از طرف دیگر مسئولیت فرار آن‌ها را هم باید متقبل می‌شد. (ساکما: 293/1766، سند شماره 22) همین مسأله موجب تحرک آزادانهتر گلباغی‌ها در منطقه را فراهم آورد. برای نمونه، زمانی که در سال 1319 شماری از گلباغی‌ها از سبزوار خارج شدند، ادارات امنیه و شهربانی هرکدام به دلایلی از زیر بار مسئولیت حفاظت از گلباغی‌ها شانه خالی می‌کردند. اداره امنیه مدعی بود که کاروانسرای محل سکونت گلباغی‌ها در حوزه شهربانی بوده و از مسئولیت امنیه خارج است. اداره شهربانی هم کمی پاسبان را بهانه می‌کرد. (ساکما، 293/1766: سند شماره 110) بعلاوه، این مناطق قبلاً سابقه ایل‌نشینی داشت و تازه چند سالی بود که در اثر اقدامات دولت ایلات این منطقه یکجانشین شده بودند. بنابراین، حضور گلباغی‌های بیکار در اینجا در این مقطع، که چشم به راه کمک اهالی باشند، چندان با برنامه‌ها و اهداف بلند مدت دولتی همخوانی نداشت و ممکن بود دوباره موجب تقویت امیال ایل‌بانی در این مناطق شود. البته ناگفته نماند که گلباغی‌ها اولاً خودخواسته و داوطلبانه به این منطقه نیامده و شیوه کمک‌خواهی از دیگران را انتخاب نکرده بودند، بلکه در تبعید به سر می‌بردند و شرایط آن‌ها تحمیلی بود و دوماً خود گلباغی‌ها از مسئولان و نیروهای دولتی خواسته بودند تا داری‌های آن‌ها را به دستشان برسانند تا به دامداری مشغول شوند. اما هنوز توجهی به خواسته‌های آن‌ها نشده بود و گلباغی‌ها در واقع تا حدود زیادی دستشان خالی بود. باتوجه به این ملاحظات، استانداری خراسان (استان نهم) از دولت درخواست کرد تا با کوچاندن گلباغی‌ها به مناطق مرکزی ایران، و به‌ویژه مناطقی که زندگی ایل‌بانی در میان آن‌ها چندان سابقه نداشت، در راستای حل این مشکلات گام بردارند. (ساکما، 293/1766، سند شماره 22) رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی در نامه‌ای به استاندار خراسان، با نظر او مبنی بر اعزام گلباغی‌ها به مناطق مرکزی ایران مخالفت کرده و بر ادامه حضور آن‌ها در این مناطق تأکید کرد. نامه وزارت کشور هم در همین زمان تمامی نظرات دفتر شاهنشاهی در این رابطه را تأیید می‌کند. دفتر مخصوص شاهنشاهی و وزارت کشور در مورد معیشت گلباغی‌ها در سبزوار و نیشابور متفق‌القول بودند:

آن‌ها را به کارهای مناسب از قبیل عملگی و مزدوری وارد نمایند که از این راه زندگی خود را تأمین نمایند و تحمیل بر کدخدا و غیره نشوند. اما اینکه اظهار نظر نموده‌اند به نقاط مرکزی کشور انتقال دهند، تغییر محل تأثیری در معیشت آن‌ها نخواهد داشت. سبزوار و نیشابور هم جزو نقاط مرکزی محسوب می‌شود و در محل‌های فعلی از آن‌ها نگهداری شود و فعلاً از فرستادن چهل خانواری که قرار بوده است از سبندج به آنجا بفرستند، انصراف حاصل شد. (ساکما، 293/1766 سند شماره 148)

البته انتقال گلباغی‌ها به شهرهای سبزوار و نیشابور هزینه‌هایی را هم برای دولت در پی داشت. برای نمونه، رئیس اداره حسابداری وزارت کشور در نامه‌ای به نخست‌وزیری چند مورد از این هزینه‌ها را برشمرده است:

برای انتقال گلباغی‌های اسکان داده شده در شهرستان‌ها به سبزوار به شرح پایین:	
27060 ریال	از یزد به سبزوار برای 25 خانوار
24430 ریال	از سبندج به سبزوار برای 40 خانوار
20000 ریال	از اصفهان و کاشان به سبزوار برای 78 خانوار
71490 ریال	جمعاً

مبلغ 71490 ریال از فرمانداری‌های مربوطه و ستاد ارتش تقاضا شده مستدعی است موافقت فرمایید وجه نامبرده از اعتبار اندوخته بودجه سال 318 عمران پرداخته شود. (ساکما، 293/1766 سند شماره 159)

4-3- دیگر مناطق

شماری از گلباغی‌ها به کرمان و مناطق رفسنجان تبعید شدند. در اینجا هم همانند کاشان، معیشت گلباغی‌ها و تأمین هزینه زندگی آن‌ها مهم‌ترین بحثی بود که پیرامون حضور آن‌ها وجود داشت. شواهد موجود حکایت از آن دارد که در اینجا هم تأمین این هزینه بر عهده رعایا و مالکان محلی بوده و این مسأله به شدت مورد انتقاد رعایا و مالکان قرار گرفته است. البته، بر اساس اظهارات وزارت کشور، این مسأله که هزینه گلباغی‌ها را باید رعایا و مالکان محلی تأمین کنند، یک دستور کلی نبود، چنانکه

در پاسخ شکایت رعایای این منطقه به درستی به این مسأله اشاره می‌کند. در سال 1318 ش مالکین و رعایای راولیز، از توابع رفسنجان طوماری در شکایت از این مسأله امضا کرده و به وزارت کشور ارسال کردند. وزارت کشور هم از فرمانداری کرمان درخواست کرد که:

بازجویی و تحقیق فرمایید تحمیل هزینه گلباغی‌ها به رعایا و مالکین بر طبق چه دستوری بوده، گلباغی‌ها در هر نقطه هستند بایستی کار نموده و از دست‌رنج خود اعاشه نمایند. (در ضمن) فرمانداران و بخشداران نیز موظف خواهند بود که برای آن‌ها تهیه کار نمایند. دستور فرمایید در انجام این منظور و رفع زحمت از مالکین و رعایا اقدام شده و... (ساکما، 293/1766 سند شماره 40)

در یزد هم گلباغی‌ها را میان روستاهای مختلف تقسیم کردند و هر چند خانوار از آن‌ها را به یک روستا فرستادند. احتمالاً در یزد تمرکز خاصی بر روی روستاهای موقوفه بوده است و بیشتر گلباغی‌ها را به روستاهای موقوفه هدایت کرده‌اند تا از درآمد موقوفه‌ها تأمین معاش کنند. اعتراض وزارت فرهنگ به این مسأله گویای وجود چنین سیاستی است. بر اساس اظهارات کفالت فرمانداری یزد، وزارت فرهنگ (که در آن زمان متولی و مسئول اموال موقوفه بود) خواستار آن شده بود تا همه گلباغی‌ها را به روستاهای موقوفه نفرستند و به تناسب دیگر دهات چند چادری هم به روستاهای موقوفه بفرستند. در اینجا هم نظر غالب این بود که گلباغی‌ها با اشتغال به امور کشاورزی و دامداری، معاش خود را فراهم کنند. (ساکما، 293/1766 سند شماره 50)

شماری از گلباغی‌ها هم به همدان تبعید شدند. عین السلطنه در کتاب خاطرات خود به طور مفصل به توصیف ماجرای اسکان گلباغی‌ها در حوالی همدان در جریان تبعید آن‌ها پرداخته است. از آنجائی که خود او در حوالی همدان دارای املاکی بود و از نزدیک شاهد حضور گلباغی‌ها در روستاهای همدان و مشکلات آن‌ها بود، لذا گزارش او در این زمینه از اهمیت زیادی برخوردار است. بنا به گفته او، گلباغی‌های تبعیدی را بر حسب میزان جمعیت روستاهای منطقه در بین روستاها تقسیم کردند. برای نمونه روستایی با دویست و پنجاه خانوار موظف بود از دو خانوار از گلباغی‌ها میزبانی کرده و مخارج آن‌ها را تأمین کند. افرادی که اسب، اسلحه، قوه، قدرت داشتند، رشوه دادند و به خاک عراق گریختند. آنهایی که فقیر، ضعیف، زارع و بیچاره بودند با زن و بچه و احشام و اثاثیه به طور بی‌رحمانه و ناهنجاری حرکت داده می‌شدند. بین راه آنچه توانستند از آنها ربوند و هرکه ناتوان بود مرد. آن جمعیتی که توانائی داشت جلو انداختند، يك دسته پیرمرد، زن و بچه با حشم لاغر، مردنی را عقب. به همدان آمده بودم به چشم خود دیدم چند هزار گوسفند، مادیان، اسب، الاغ توی قلعه کهنه از شدت جوع پیوست و ریشه درخت را می‌جویدند و یکی پس از دیگری جان می‌دادند. این حشم را ناچار می‌شدند به قصاب و رعایا به يك قیمت خیلی خیلی نازل بفروشند، تا دانه‌ای يك هزار و دو هزار. بنای تقسیم خانوار شد. خانه خالی کنید، اثاثیه بدهید. گندم و علوفه تهیه کرده و در آن خانه بگذارید، چه و چه داستانی. امنیه هم هر روز هست و حق‌القدم خود را فراموش نمی‌کرد. رعایای ما ترك‌زبان بودند و کردی نمی‌دانستند. برای خود مترجم نداشتند. لال‌بازی بود و به يك شکلی حوائج آنها برآورده می‌شد و برای سرپرستی آنها مأمورینی گذاشته شده بودند که صد رحمت به گلباغی. (سالور، همان، ص7880)

... سال دیگر (1321 ش) را من از قول نایب ده خود حکایت می‌کنم، زیرا من نبودم. می‌گفت اینها تازه مأنوس شده بودند، زبان یاد گرفته اشتغال به رعیتی پیدا کرده بودند، بعضی هنرهای یدی را مشغول شده بودند. ما هم با آنها که غریب و مصیبت‌زده بودند مهربانی می‌کردیم. همه جور اسباب راحتی آنها را فراهم کرده بودیم. دیگر از ما شکایت نمی‌کردند که به خلفای راشدین^{vi} ناسزا گفته‌ایم. اما در این سال دستور انتقال گلباغی‌ها به کاشان، یزد و اصفهان صادر شد. «آمدند این پیرمردها، این زنها، این بچه‌های نوزاد را مثل شمر ذی الجوشن پای پیاده حرکت دادند بردند که همگی مردند». ... بالاخره بعد از آن که به ما امر کردند هندوانه و خربزه‌کاری به باقیماندگان گلباغی یاد بدهید از یکی یکی ما محرمانه پول گرفتند و مرخص کردند. (سالور، همان، جلد 10 ص7882)

نتیجه‌گیری

تازمانی که دولت مرکزی ایران از تمرکز و توان لازم برای سرکوب عشایر و اعمال قدرت بر تمامی مناطق ایران برخوردار نبود، این حکومت‌های محلی و عشایر هر منطقه بودند که مناسبات خود را تعریف می‌کردند و ستیز یا سازش‌ها هم در همین محدوده تعریف می‌شد. چنانکه تا زمان برافتادن خاندان اردلان از حکومت کردستان، گلباغی‌ها و حکومت محلی کردستان در مقاطعی در کنار یکدیگر دست به اقداماتی می‌زدند و در مقاطعی هم خصومت‌هایی با یکدیگر داشتند. کوچ‌های سالانه گلباغی‌ها هم با حکم حکومتی والیان اردلان بود که رسمیت و مشروعیت یافته بود. اما زمانی که خاندان اردلان برافتادند و حکومت

کردستان به دست حکامی افتاد که از مرکز انتخاب و اعزام می‌شدند، مسأله ایلات و عشایر و برخورد با آنها همواره یکی از مسائل مهم حکومتگران بود. گویا دولت مرکزی قصد داشت تا با گسترانیدن اقتدار و سیطره خود بر تمامی نقاط ایران، بسترهای مناسب برای گردآوری منظم مالیات را فراهم کند. یکی از مشکلات دولت در این مسیر هم مسأله ایلات و عشایر بود. از این رو، مسأله گلباغی‌ها، که در زمان فرهادمیرزا معتمدالدوله و در بافت سنتی قدرت تنها مسأله حکومت محلی بود، از آن پس به تدریج به مسأله‌ای دولتی تبدیل شد. اسناد و گزارش‌های موجود هم حکایت از آن دارد که حکومت‌های کردستان، همدان و خمسه از سوی دولت مرکزی ایران مامور بودند تا مسأله گلباغی‌ها را خاتمه بدهند. حجم زیاد گزارش‌های مربوط به ایجاد ناامنی توسط گلباغی‌ها در اواخر دوره قاجاریه خود گویای دور جدیدی از نگرش‌ها و برخوردها با مسأله گلباغی‌ها در این دوران است.

با روی کار آمدن دولت پهلوی، مسأله گلباغی‌ها وارد مرحله جدیدی شد. یکی از برنامه‌های دولت جدید برای نوسازی در ایران مسأله ایلات و عشایر و تخته‌قاچو کردن آنها بود. دولت جدید سعی داشت تا با سرکوب و یکجانشین کردن اجباری عشایر، یکبار برای همیشه به مسأله عشایر و ایلات در ایران پایان دهد. مسأله گلباغی‌ها هم بخشی کوچک از این جریان بود، که باید با اتخاذ تدابیری قاطع (از دید حکومت مرکزی جدید) با آنها برخوردی جدی می‌شد. به همین دلیل رضاشاه به عنوان بانی دولت و تشکیلات جدید در ایران، پس از سرکوب آشوب‌های بزرگ داخلی و تثبیت پایه‌های قدرت خود، در نیمه دوم حکومت خود و در سال‌های 1314 ش و 1315 ش به سراغ گلباغی‌ها آمد. در این مرحله پس از چند بار درگیری میان نیروهای دولتی و گلباغی‌ها، سرانجام دولت توانست در برابر آنها به موفقیتی پایدار دست یابد. چندین نفر از سران گلباغی‌ها کشته و اسیر شدند. شماری به عراق گریختند و بسیاری از گلباغی‌ها هم به مناطق مرکزی ایران کوچانده یا به عبارتی بهتر تبعید شدند. این تبعید گلباغی‌ها نقطه عطفی در تاریخ تحولات آنها به شمار می‌رود. آنها در مسیر کوچ اجباری و در مقاصد تبعیدی با مشکلات زیادی دست و پنجه نرم کردند. با سقوط رضاشاه در شهریور 1320 ش بسیاری از گلباغی‌ها به وطن خود بازگشتند. البته عده‌ای از آنها هم در مناطق مرکزی ایران باقی ماندند، که بازماندگان آنها هنوز هم در این مناطق به زندگی خود ادامه می‌دهند.

پانویس‌ها

- ⁱ - سارال saral در فرهنگ جغرافیایی از دهستان‌های بخش دیواندره است.
- ⁱⁱ - کانی در زبان کردی به معنی چشمه است و اسم هزار کانیان به معنی وجود چشمه‌های زیاد در مرکزیت سارال حکایت از سرسبز بودن و وجود چشمه‌های فراوان در این منطقه دارد.
- ⁱⁱⁱ - سید موسی کدورتی دیرین با گلباغی‌ها داشت؛ زیرا مدت‌ها پیش شماری از گلباغی‌ها به سرکردگی محمد فرج خان بر سر او تاخته و اموال او را تاراج کرده بودند.
- ^{iv} - که در منطقه از شهرت و اعتبار زیادی برخوردار بوده و ظاهراً مورد قبول حکومت و گلباغی‌ها بود.
- ^v - بر اساس قانون تقسیمات کشوری مصوب مجلس یازدهم شورای ملی کاشان جزو استان دوم بود. این استان شامل شهرستان‌های تهران، قم، کاشان، سمنان، ساری و گرگان بود؛ مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره یازدهم، جلسه بیستم، مورخه: یکشنبه 12 دی 1316.

⁵ - به مردم دهات دستور داده شده بود که کسی حق ندارد به خلفای راشدین توهین کند و ظاهراً گلباغی‌ها هم از این مسئله به نفع خود استفاده می‌کردند و در مواردی که به بن بست می‌خوردند به امنیه شکایت می‌بردند که به خلفا توهین شده و به این ترتیب با کمک مأموران امنیتی موفق به گرفتن تسهیلاتی برای خود می‌شدند.

منابع و مأخذ

اسناد

ساکما: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

یوشه 1766-293: اسناد شماره 21؛ شماره 22؛ شماره 40؛ شماره 46؛ شماره 50؛ شماره 53؛ شماره 86؛ شماره 108؛ شماره 110؛ شماره 148؛ شماره 159؛

یوشه 4206-290: سند شماره 3.

یوشه 7044-350: نظامنامه ایلات و عشایر.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی، 1318، 293/698

کتابها

ابن صوفی سلیم، ملا محمدرضا. 1392. تاریخ کردستان (1330-1344 ه.ق)، تصحیح دلآرا مردوخ. تهران: مرکز اسناد و کتابخانه مجلس.

احمدی، خالد. 1383. بهسهرات فرمانروایی گهلواخیهکان: خالد احمدی، مصحح حسن گوران، سنج، گوران.

اشرف، احمد. 1359. موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران در دوره قاجاریه، تهران: زمینه.

افشار سیستانی، ایرج. 1366. مقدمه‌ای بر شناخت ایلها. تهران: ایرج افشار

امان‌اللهی بهاروند، سکندر. 1390. “زوال کوچ‌نشینی در ایران: یکجانشینی ایلات و عشایر” مطالعات ملی. دوره 5. شماره 17. ص 155-183.

بیات، کاوه. 1359. شورش عشایر فارس (1307-1309)، چاپ اول، تهران: نشر نقره و انتشارات زرین.

پرگاری، صالح؛ و سید برهان تفسیری. بهار 1393. “تکوین راه‌های ارتباطی کردستان (اردلان) از دوره سلجوقی تا پهلوی: با تکیه بر قدرت‌گیری خاندان اردلان.” پژوهش‌های تاریخی، دانشگاه اصفهان، سال ششم، شماره اول 54-39.

حیرت سجادی، عبدالحمید. 1381. ایلات و عشایر کردستان، سنج: دانشگاه کردستان.

سالور، قهرمان میرزا (عین‌السلطنه). 1374. روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، به کوشش مسعود سالور، ایرج افشار، تهران: اساطیر.

سنندجی، میرزا شکرالله. 1366. تحفه ناصری: در تاریخ و جغرافیای کردستان، تصحیح حشمت الله طیبی، تهران: امیرکبیر.

شریف، علی عبدالله (علی عبداللہ). 2016. میثوی کاروانی خببات و سهره‌ری گهلواخیهکان، سلیمانی.

فراهانی، حسن؛ و هدایت الله بهبودی. 1388. روزشمار تاریخ معاصر ایران، ج2. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

فشاهی، محمد رضا. 1360. تکوین سرمایه داری در ایران (1905-1976)، تهران: گوتنبرگ.

کرونین، استفانی. 1383. رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین؛ ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: جامی.

کیاوند، عزیز. 1368. حکومت، سیاست و عشایر. تهران: عشایری.

گوردون ایست، دبلیو. 1392. تاریخ در بستر جغرافیا، حسین حاتمی نژاد، حمید رضا پیغمبری، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
لمبتون، آن کترین سواين فورد. 1339. مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
مردوخ، محمد. بی تا. تاریخ کرد، ج 2. بی جا: چاپخانه ارتش شاهنشاهی.
سایت اینترنتی:

منبع= <http://roostanet.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=2308>&pageid=3